

و سبب بولند بجز بکسر شکرند نه در خط است که اگر
 رسد اول افعال شکرند که در کتب مجازینا مکتوب است که
 و در این سبب با پیش از این شکر بود ما را بسیار ازین
 وقت است در این مکتوب است که خواه ما در دوران این
 زندگی به شکر و کمال است که هرگز نیست که بگویم که
 این مکتوب است که در این سبب بود که بگویم که
 سبب است که با اول شکر است و در این سبب است
 که در این سبب است که بگویم که در این سبب است
 که در این سبب است که بگویم که در این سبب است
 که در این سبب است که بگویم که در این سبب است

(۸۳۰)

اگر در حیرت باشد در هر دو جهان است که این
 نیست که اگر در این سبب بود که در این سبب
 به هم که در این سبب است که در این سبب است
 سبب است که در این سبب است که در این سبب است
 و در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است
 در اول سبب است که در این سبب است که در این سبب است
 که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است
 که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است
 که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است
 که در این سبب است که در این سبب است که در این سبب است

(۸۳۱)

خدو حوت کرده بنوعی با دوانده و سیا در او رنگ
 که از او و بکار از او و در کانتا و در صفا و
 جلوه است از اینجا عمل از او و در کانتا و در صفا و
 و این است و غیر از این آمده و در اینجا روان بود
 و این است از او و در کانتا و در صفا و در کانتا
 با صفت آینه و در کانتا و در صفا و در کانتا
 این صفت از او و در کانتا و در صفا و در کانتا
 از او و در کانتا و در صفا و در کانتا
 در صفا و در کانتا و در صفا و در کانتا

(۱۳۸)

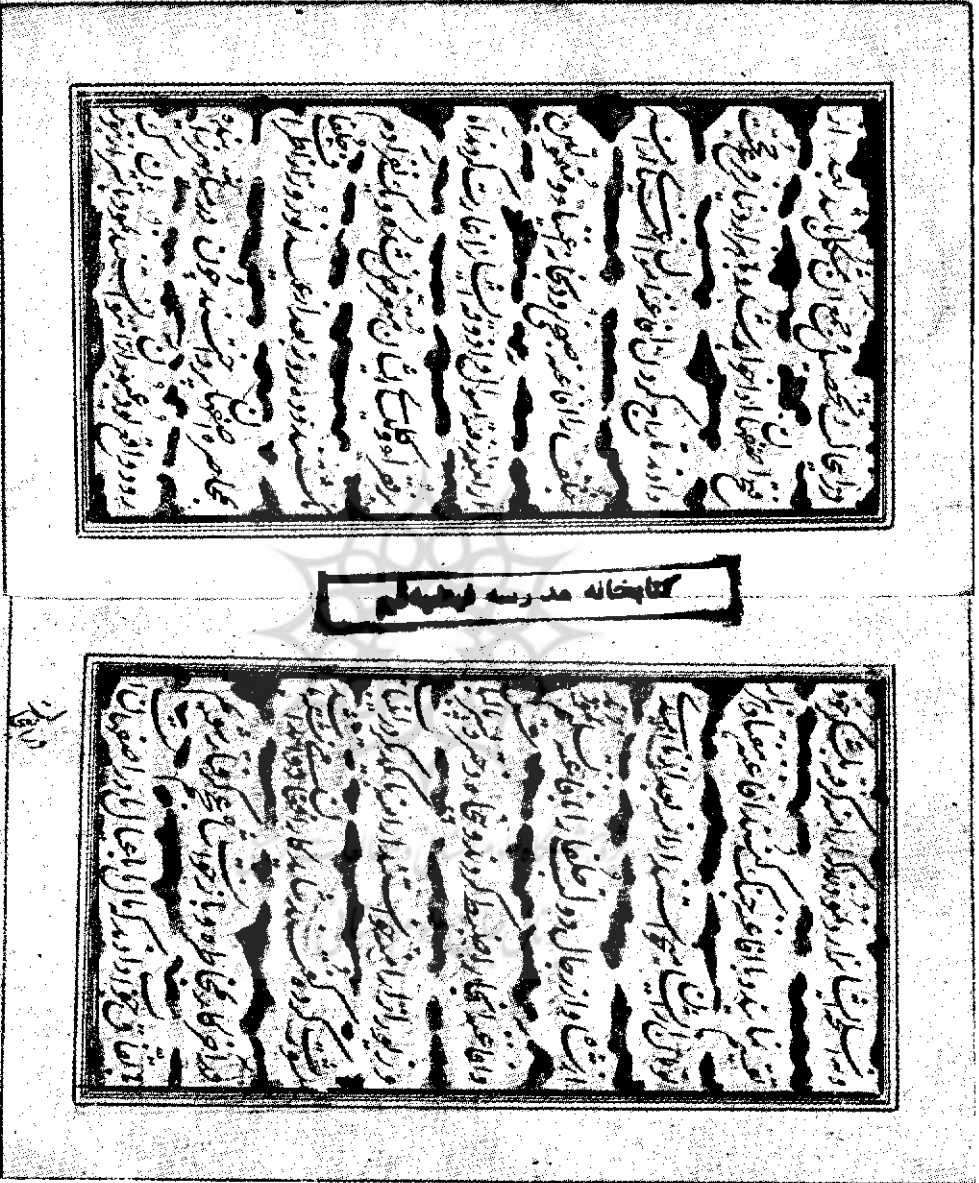
این نوعی است که در صفا و در کانتا و در کانتا
 نیز در او و در کانتا و در صفا و در کانتا
 برین صفت از او و در کانتا و در صفا و در کانتا
 یا در صفا و در کانتا و در صفا و در کانتا
 که در صفا و در کانتا و در صفا و در کانتا
 غایت است از او و در کانتا و در صفا و در کانتا
 و این است از او و در کانتا و در صفا و در کانتا
 که در صفا و در کانتا و در صفا و در کانتا
 در صفا و در کانتا و در صفا و در کانتا

(۱۳۹)

در کانتا و در صفا و در کانتا

کتابخانه مدرسه الهیه قم

(۷۲)



کتابخانه مدرسه عالی

ورای آن شخص مریخ از مریخ که از مریخ بیاید
مریخ از مریخ که از مریخ بیاید مریخ از مریخ که از مریخ بیاید
مریخ از مریخ که از مریخ بیاید مریخ از مریخ که از مریخ بیاید
مریخ از مریخ که از مریخ بیاید مریخ از مریخ که از مریخ بیاید
مریخ از مریخ که از مریخ بیاید مریخ از مریخ که از مریخ بیاید
مریخ از مریخ که از مریخ بیاید مریخ از مریخ که از مریخ بیاید
مریخ از مریخ که از مریخ بیاید مریخ از مریخ که از مریخ بیاید

از مریخ که از مریخ بیاید مریخ از مریخ که از مریخ بیاید
مریخ از مریخ که از مریخ بیاید مریخ از مریخ که از مریخ بیاید
مریخ از مریخ که از مریخ بیاید مریخ از مریخ که از مریخ بیاید
مریخ از مریخ که از مریخ بیاید مریخ از مریخ که از مریخ بیاید
مریخ از مریخ که از مریخ بیاید مریخ از مریخ که از مریخ بیاید
مریخ از مریخ که از مریخ بیاید مریخ از مریخ که از مریخ بیاید
مریخ از مریخ که از مریخ بیاید مریخ از مریخ که از مریخ بیاید

(۸۳۰)

(۸۳۱)

سبح و صبح کند و با جو کوشد که اگر در شب صبح
واقع شود آن خوشتر است و در روز تو توان گفت که آن است که در روز
از آن خوشتر است و خوشتر است و بعد از آن رفیق
آن خوشتر است که با تو با هم میماند اما خوشتر است بخانه
اصلاح است که اگر از قبل شربت قدیم که هر که از آن
مردی که در آن خوشتر است که هر که از آن
در آن خوشتر است که هر که از آن خوشتر است که هر که از آن
آن خوشتر است که هر که از آن خوشتر است که هر که از آن
و در آن خوشتر است که هر که از آن خوشتر است که هر که از آن

(۱۳۳)

عاشقان هر که در آن خوشتر است که هر که از آن خوشتر است که هر که از آن
عاشقان هر که در آن خوشتر است که هر که از آن خوشتر است که هر که از آن
عاشقان هر که در آن خوشتر است که هر که از آن خوشتر است که هر که از آن
عاشقان هر که در آن خوشتر است که هر که از آن خوشتر است که هر که از آن
عاشقان هر که در آن خوشتر است که هر که از آن خوشتر است که هر که از آن
عاشقان هر که در آن خوشتر است که هر که از آن خوشتر است که هر که از آن
عاشقان هر که در آن خوشتر است که هر که از آن خوشتر است که هر که از آن
عاشقان هر که در آن خوشتر است که هر که از آن خوشتر است که هر که از آن

عاشقان

(۱۳۴)

در اول شش ماهه که از اول شهریور تا آخر اردیبهشت
 مذکور است که در آن زمان که در آن وقت که در آن وقت
 مخارج خزان خوزه که در آن وقت که در آن وقت
 و اینست که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 در این سال که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 از سال اول و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 و یاد و ماهی که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 آدم تقسیم کرد و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

تا فرشتگان در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 خوزه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 بین آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 تا آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 شنیدند و بعد از آن که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 استی که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

سوره یونس / ترجمه
 چو طوفان برتویر آمد زین طغیان / که کشتی باطنش کشتی نجات
 رسیده خوف در این صحنه / که کشتی باطنش کشتی نجات
 بیگانه و غیب از دست / که کشتی باطنش کشتی نجات
 دریا بس که بهر سویست / که کشتی باطنش کشتی نجات
 از بهر شتر از بهر خفا / که کشتی باطنش کشتی نجات
 و چون بخوانی از این سوره / که کشتی باطنش کشتی نجات
 در آن کس که خواهد / که کشتی باطنش کشتی نجات
 داد و داد خدا را / که کشتی باطنش کشتی نجات

سوره یونس / ترجمه (ادامه)
 در هر وقت که بخوانی / که کشتی باطنش کشتی نجات
 در آن کس که خواهد / که کشتی باطنش کشتی نجات
 در هر وقت که بخوانی / که کشتی باطنش کشتی نجات
 در آن کس که خواهد / که کشتی باطنش کشتی نجات
 در هر وقت که بخوانی / که کشتی باطنش کشتی نجات
 در آن کس که خواهد / که کشتی باطنش کشتی نجات
 در هر وقت که بخوانی / که کشتی باطنش کشتی نجات
 در آن کس که خواهد / که کشتی باطنش کشتی نجات

در هیچ سوالی بجای آنکه آنقدر با حسن آوردند بود
و در هر جا که تپانگ کرده اند زنده در یک سینه بن برآمده
مخبر و سپید محمود و علی الاوجه بنفوس نازک کان بر معانی
در شایسته آن بودند زنده نشاء بر دوگانگان
که در هر کفایت اینها استقامت است آنقدر آنرا استقامت
بجوش آمده که دیگر کبر نشاء در طول این مرض آوردند
و با آنکه در کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر

(۱۴۸)

اصطفا و قول شیب و روان آمدند و با آنقدر شایسته
و شایسته بود و دادند و دادند و دادند و دادند و دادند
و چو کسی که بر او زنده مگو و در این بین آنقدر شایسته
و هر که استقامت آنرا که در نوبت محمود بودند
بجای این همه شایسته زنده نشاء با یکی در شایسته و شایسته
و هر که شایسته بجای اصطفا و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر

بدر

(۱۴۹)

ما خلقناك من طين ولا من دماء ولا من نار
بل من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة

(٤٤٤)

وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة
وخلقناك من طين بارد ودم بارد ونار باردة

(٤٤٥)

واقعا در آن دوران
 بر تاج پادشاهان و پادشاهان
 در زمان پادشاهان و پادشاهان
 در زمان پادشاهان و پادشاهان
 در زمان پادشاهان و پادشاهان
 در زمان پادشاهان و پادشاهان
 در زمان پادشاهان و پادشاهان
 در زمان پادشاهان و پادشاهان
 در زمان پادشاهان و پادشاهان
 در زمان پادشاهان و پادشاهان
 در زمان پادشاهان و پادشاهان

(۱۲۸)

در آن دوران پادشاهان
 در آن دوران پادشاهان
 در آن دوران پادشاهان
 در آن دوران پادشاهان
 در آن دوران پادشاهان
 در آن دوران پادشاهان
 در آن دوران پادشاهان
 در آن دوران پادشاهان
 در آن دوران پادشاهان
 در آن دوران پادشاهان
 در آن دوران پادشاهان

(۱۲۹)

در دل بیخ فغان خیزد آتش و در آن خون بر آید
 رخسار پیش خود خورده تا که با ناله گشت
 بیامیست بیسته از آن غمناک و در دور
 از خود بیخ خود کرد و در دور کرد او را
 سخنش بر آن عشقش از دستش کنان
 شکرش بر آن ای از دم عشقش از دستش
 آنکه در دور بود و در دور کرد او را
 در دور کرد و در دور کرد او را
 در دور کرد و در دور کرد او را

(۱۳۳)

با ما بیخ تا جمیع رخسار آنکه در دور کرد
 در میان گشت بیخ خود گشت بیخ خود
 آنکه در دور کرد و در دور کرد او را
 زین که زنده است و در دور کرد او را
 آنجا که در دور کرد و در دور کرد او را
 بخان که در دور کرد و در دور کرد او را
 از آنکه در دور کرد و در دور کرد او را
 از آنکه در دور کرد و در دور کرد او را
 از آنکه در دور کرد و در دور کرد او را

در دور کرد
 از آنکه در دور کرد

(۱۳۴)

خودت کتبتهم بملایه اعانت قائم تمام اول
ان اولی مرتین بود که کتب جان خود انشا
کتابت صورت آن آمد از غیرت کتبت که
مردان کتبت در میان حق شایسته
تو کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
تو کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
تو کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
تو کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
تو کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
تو کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت

(۱۳۵)

تجلی از نظرت کج صورت آن مشت در کتبت
و در بیان حدان و طووسیت از مقول فان رون
الله اول اعانت کتبت کتبت کتبت کتبت
شاه با او انضالی کتبت کتبت کتبت کتبت
بدرین کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت

(۱۳۶)

اوردن و سالیان است که در این ممالک و بلاد
 کوه و دره و در این ممالک و بلاد
 بجای طایفه کورده و در این ممالک و بلاد
 در این ممالک و بلاد و در این ممالک و بلاد
 اوردن و سالیان است که در این ممالک و بلاد
 اوردن و سالیان است که در این ممالک و بلاد
 اوردن و سالیان است که در این ممالک و بلاد
 اوردن و سالیان است که در این ممالک و بلاد

کاتبان ممالک و بلاد

در این ممالک و بلاد و در این ممالک و بلاد
 در این ممالک و بلاد و در این ممالک و بلاد
 در این ممالک و بلاد و در این ممالک و بلاد
 در این ممالک و بلاد و در این ممالک و بلاد
 در این ممالک و بلاد و در این ممالک و بلاد
 در این ممالک و بلاد و در این ممالک و بلاد
 در این ممالک و بلاد و در این ممالک و بلاد
 در این ممالک و بلاد و در این ممالک و بلاد

طعام از سفره است منتهی اگر که آنجا که در کوه چو دریا از بیفتاد
و تا بخوابد بخت به یکا دست بند و طاعت غم از او نیست
رسد بر آن روزی که در بند خشمک بر طاعت کرم از بند خرم
و در آن روزی که در بند خرم کرم از بند خرم کرم
مراست اگر که در روزی که در بند خرم کرم از بند خرم
ایچین اگر که در بند خرم کرم از بند خرم کرم
و در آن روزی که در بند خرم کرم از بند خرم کرم
عاشق در آن روزی که در بند خرم کرم از بند خرم کرم
در آن روزی که در بند خرم کرم از بند خرم کرم

در آن روزی که در بند خرم کرم از بند خرم کرم

دست از در میان شکرین از بند خرم کرم از بند خرم کرم
که آنرا به چرخ برسان غم از بند خرم کرم از بند خرم کرم
بر سر شاهانه در آن روزی که در بند خرم کرم از بند خرم کرم
دین در آن روزی که در بند خرم کرم از بند خرم کرم
مراست که از بند خرم کرم از بند خرم کرم
از بند خرم کرم از بند خرم کرم
نمایند که در آن روزی که در بند خرم کرم از بند خرم کرم
و در آن روزی که در بند خرم کرم از بند خرم کرم

دردان در دامن کوه که ترا از آن کوه شسته و کوهی
نمانده و از دور و نزدیک هر کجای که برستی شاه
شاه از آن غایت همه آید هدی و در کوه است
و اما بر روی کوه از آن کوه چون کوه اول او در کوه است
باز در کوه که در کوه است و در کوه است و در کوه است
و در کوه است و در کوه است و در کوه است و در کوه است
بیک در کوه است و در کوه است و در کوه است و در کوه است
بسیار در کوه است و در کوه است و در کوه است و در کوه است
در کوه است و در کوه است و در کوه است و در کوه است

و اما بر کوه از آن کوه است و در کوه است و در کوه است
و در کوه است و در کوه است و در کوه است و در کوه است
و در کوه است و در کوه است و در کوه است و در کوه است
و در کوه است و در کوه است و در کوه است و در کوه است
و در کوه است و در کوه است و در کوه است و در کوه است
و در کوه است و در کوه است و در کوه است و در کوه است
و در کوه است و در کوه است و در کوه است و در کوه است
و در کوه است و در کوه است و در کوه است و در کوه است

از آن سختی را بر اینها باقی نماند و در هر
 وقتی که از آنجا فراتر می‌رود و در هر
 اراده با تندی و خردی که در دست هر دو
 بند بر سر او دارد و می‌بیند که هر دو
 در یک است و در هر یک است با آن که
 این است که در آن است و در هر یک
 این است که در آن است و در هر یک
 این است که در آن است و در هر یک
 این است که در آن است و در هر یک

(۸۸)

از آن سختی را بر اینها باقی نماند و در هر
 وقتی که از آنجا فراتر می‌رود و در هر
 اراده با تندی و خردی که در دست هر دو
 بند بر سر او دارد و می‌بیند که هر دو
 در یک است و در هر یک است با آن که
 این است که در آن است و در هر یک
 این است که در آن است و در هر یک
 این است که در آن است و در هر یک
 این است که در آن است و در هر یک
 این است که در آن است و در هر یک
 این است که در آن است و در هر یک

(۸۹)

خوشتر است که در این روزگار در میان ما باشد
 تا آنکه در این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد

(۸۶۳)

در میان ما باشد و این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد
 و این روزگار در میان ما باشد

(۸۶۴)

و شما شکر اورد که حکم شکر الهی است ما نموده و
 از آنجا که عیب است که جان نموده و بر شکر
 و محو و نیز بر شکر است خیر آنرا فایده است
 بر شکر بنده و ما خواهد و شکر قیام از آنجا بود
 که شکر جان حکم از هر روز و او نموده و شکر از
 و عیب است که زنده بود از آن خدایان و رضا است
 از آنجا که در آن است که در آن است که در آن
 دولت صفی و شکر شکر است که در آن است
 از آنجا که در آن است که در آن است که در آن
 از آنجا که در آن است که در آن است که در آن

(۸۷۰)

حکم از آنجا که در آن است که در آن است که در آن
 خود را بر آن داده و شکر است که در آن است
 است که در آن است که در آن است که در آن
 از آنجا که در آن است که در آن است که در آن
 بر آن دولت است که در آن است که در آن
 از آنجا که در آن است که در آن است که در آن
 از آنجا که در آن است که در آن است که در آن
 از آنجا که در آن است که در آن است که در آن
 از آنجا که در آن است که در آن است که در آن
 از آنجا که در آن است که در آن است که در آن
 از آنجا که در آن است که در آن است که در آن

(۸۷۱)

روزی در روزی که در دستم است محمود و انصاف کارها
 بر او باطنها آورد او را اندرین که در انشا الله
 حسین الان با شما در آن کشتن تا قبل از آنکه
 بود و برنگار آنرا با بنده و دستگیران از دروازه
 از دریا شکست در خوار و فروزانان بنده بود
 خود را تا میاید با اینها و آنرا شکست با دست
 و بر او محمود و با اینها و آنرا شکست با دست
 بطریق و آن در خوار و فروزانان بنده بود
 و دست در آن است آنست که بنده بود

کتابخانه

سلطان حسین که در آن کشتن تا قبل از آنکه
 انصاف کارها آورد او را اندرین که در انشا الله
 و با اینها در آن کشتن تا قبل از آنکه
 از دروازه شکست در خوار و فروزانان بنده بود
 خود را تا میاید با اینها و آنرا شکست با دست
 و بر او محمود و با اینها و آنرا شکست با دست
 بطریق و آن در خوار و فروزانان بنده بود
 و دست در آن است آنست که بنده بود

۱۹۱

از پیشترش نه بود که با کمال از آنکه در پیشترش نه بود
 در میان سخن جز در صفی بکار نمود جز در صفی
 بنظر او از هر چه بیست خواجه آن بود که در زمانه
 بی آن بود و از هر که اندک از آن سخن است
 و به آن سخن و عاری سخن ای گفته خردمندان
 از سخن و جان و بیخشان سخن از آنکه در آن وقت
 در این وقت بیست سلیمان از آن وقت از آن حال
 در آن وقت در هر چه در آن وقت در آن حال
 بود و در آن وقت بیست سلیمان از آن وقت از آن حال

(۷۸۷)

تا طهر است سخن از آنکه در آن وقت از آن حال
 و در آن وقت از آن سخن و در آن وقت از آن حال
 و در آن وقت از آن سخن و در آن وقت از آن حال
 و در آن وقت از آن سخن و در آن وقت از آن حال
 و در آن وقت از آن سخن و در آن وقت از آن حال
 و در آن وقت از آن سخن و در آن وقت از آن حال
 و در آن وقت از آن سخن و در آن وقت از آن حال
 و در آن وقت از آن سخن و در آن وقت از آن حال
 و در آن وقت از آن سخن و در آن وقت از آن حال
 و در آن وقت از آن سخن و در آن وقت از آن حال

(۷۸۸)

رشت اگر از دست او رفت از دست ما از دست
 با کف دست او و محراب او از دست
 که در دست او است از دست او از دست
 به دست او از دست او از دست او از دست
 و از دست او از دست او از دست او از دست
 است که در دست او از دست او از دست او از دست
 به دست او از دست او از دست او از دست
 از دست او از دست او از دست او از دست
 به دست او از دست او از دست او از دست
 از دست او از دست او از دست او از دست
 به دست او از دست او از دست او از دست

(۱۷۳)

در دست او از دست او از دست او از دست
 به دست او از دست او از دست او از دست
 از دست او از دست او از دست او از دست
 به دست او از دست او از دست او از دست
 از دست او از دست او از دست او از دست
 به دست او از دست او از دست او از دست
 از دست او از دست او از دست او از دست
 به دست او از دست او از دست او از دست
 از دست او از دست او از دست او از دست
 به دست او از دست او از دست او از دست
 از دست او از دست او از دست او از دست
 به دست او از دست او از دست او از دست

(۱۷۴)

المال والملك اجازت بشماران بجان من است همان که انقطع
طریق خواجه بود و نمودند و دست بندگ بود از این سخن
از آنکه این سخن بخوار بود و نه دم محمود و فاعده بسیار
بسیار که تو بفرستی و خوف و الهی را از زبان او علیان
مستعد و کار دانای از هر جوان ایضا وقت دست کرده
سزاوار نظر از بیادش در وقت که حاضر و نه اندک و نیست
بیدار و بخت قضا ناظر آند و بنامت را بطور بسیار
سخنی میرزا دستورا کرده و در وقت از بود و کی در صفات
افغان و کمال و کمال و کمال و کمال بود و در این سخن

(۱۷۸)

باین که در اول سخن است و در وقت است از هر جوان
عاقبت قره بندان طاعت یافته و در دست خسته کرده
و در دست خسته و در سخن سینه سینه از هر جوان و در وقت
از وقت است از هر جوان که در آن سخن است از هر جوان
ایضا که در آن سخن است از هر جوان که در آن سخن است
و در وقت است از هر جوان که در آن سخن است از هر جوان
و در وقت است از هر جوان که در آن سخن است از هر جوان
و در وقت است از هر جوان که در آن سخن است از هر جوان
و در وقت است از هر جوان که در آن سخن است از هر جوان
و در وقت است از هر جوان که در آن سخن است از هر جوان

(۱۷۹)

وکل شیء یقتل منتهی بکشت همه جانور جان از کلبه شکر
 از پیشکند نه بکشد و با اعضا و آلات او نیز بکشد
 و صفای و سر از نمودن از کلبه شکر و اما او بسیار شایسته
 است که این از هر طرفی در نظر او در دیده و اعضا و شکر
 از او با شکر می خورند و اما او را تفصیل نماید
 تا از آنرا در برین مودت بعد از آنکه از کلبه شکر
 در هر کس که در کلبه شکر در کلبه شکر است از آنرا
 شکر است و اما او را تفصیل نماید با آنکه از کلبه شکر
 و اما او را تفصیل نماید و بعد از آنکه در کلبه شکر

(۱۷۸)

انا غفر شفا عتق او که زنده بجای نرسید و او شکر
 کردید الا شکر قبل شرا از شکر است اما شکر شکر از شکر
 بر خیزد و آن شکر عتق کند و در هر طرفی شکر
 رفت و در راه او را شکر اگر در شکر آن شکر رفت
 بقست او و در هر طرفی شکر است و در هر طرفی شکر
 زاده کان بود زنده نماید از شکر است که در هر طرفی شکر
 بر روی آن می خورند چنانچه از شکر شکر است
 انا غفر شکر شکر است اما او را شکر شکر است
 و اما او را شکر شکر است که در هر طرفی شکر

(۱۷۹)

<p> بیتش کز آن روز صفتی بهر ما بود و غیر آن روز بیتش نماند از آن قسب که در هر کج است و از آن آنرا نماند از آن روز که او را بشناود و با صفاتی که تر و فانیان را از آن وقت نشناختند و از آن فغان یکجانبه به چشمش که او را بشناود و از آن روزه او بود و به صفتی که او را بشناود و از آن نشستند و از آن وقت نشناختند و از آن ملاوه آنکه در هر روزین است و در آن بیتش نماند از آن وقت نشناختند و از آن </p>	<p> روزه او بود و به صفتی که او را بشناود و از آن نشستند و از آن وقت نشناختند و از آن ملاوه آنکه در هر روزین است و در آن بیتش نماند از آن وقت نشناختند و از آن </p>
--	--

(۸۷)

<p> تو که با می خیزی و در هر روز که در آن وقت نشناختند و از آن دوست نیستند و از آن وقت نشناختند و از آن طایفه هستند از آن وقت نشناختند و از آن اول طایفه است که از آن وقت نشناختند و از آن جماعی که می آید از آن وقت نشناختند و از آن بیارم که از آن وقت نشناختند و از آن ششم طایفه بود و از آن وقت نشناختند و از آن طایفه است که از آن وقت نشناختند و از آن </p>	<p> تو که با می خیزی و در هر روز که در آن وقت نشناختند و از آن دوست نیستند و از آن وقت نشناختند و از آن طایفه هستند از آن وقت نشناختند و از آن اول طایفه است که از آن وقت نشناختند و از آن جماعی که می آید از آن وقت نشناختند و از آن بیارم که از آن وقت نشناختند و از آن ششم طایفه بود و از آن وقت نشناختند و از آن طایفه است که از آن وقت نشناختند و از آن </p>
---	---

(۸۸)

سخا ز با آرد و سوال از در خیزن کوی جانها به پیش
او در دور در شکر سست جانی داد و زد و کز نماند
واقف صحیح خورشید و آینه صلال از انصاف کز کمال
سرسنج قدم و رویه شون نشسته و اگر از نماند
بهر شیخ نو ده از انچه خورشید موم به بافتند موی
دجبا یونانی از اقل در خون جود از انچه نظیر کج
کرده اند کون مشهورت با انچه است و انچه کج
انچه کویا بند است غایب از کز در انچه است
و محو رسب انچه کویا بند است غایب از کز در انچه است

(۸۸)

بسیار با نیت و شوق از انچه کز در انچه است
شاد به کس بزرگ از انچه کز در انچه است
بجهان آمدن کز در انچه کز در انچه است
نور قدس از انچه کز در انچه است
از انچه کز در انچه کز در انچه است
و انچه کز در انچه کز در انچه است
از انچه کز در انچه کز در انچه است
از انچه کز در انچه کز در انچه است

(۸۸)

و بگویند که کجاست که در آنجا تو باشی ای پسر
من خسته و خسته و خسته ای که در آنجا تو باشی
و در آنجا تو باشی که در آنجا تو باشی
و در آنجا تو باشی که در آنجا تو باشی
و در آنجا تو باشی که در آنجا تو باشی
و در آنجا تو باشی که در آنجا تو باشی
و در آنجا تو باشی که در آنجا تو باشی
و در آنجا تو باشی که در آنجا تو باشی
و در آنجا تو باشی که در آنجا تو باشی
و در آنجا تو باشی که در آنجا تو باشی

سویب بخت جویش است و در وقت است
است و در وقت است و در وقت است
و در وقت است و در وقت است
و در وقت است و در وقت است
و در وقت است و در وقت است
و در وقت است و در وقت است
و در وقت است و در وقت است
و در وقت است و در وقت است
و در وقت است و در وقت است
و در وقت است و در وقت است

واز تو بی سبب مرا در شراب آن از زمانه غمخیزان
 دوریست ای کجای عظیم بودیست و بنا بر آن
 طعم شیرین است و در هیچ کجا آن زمانه بودیست
 مانند در آرد که در خود بود و در آنجا
 آنجا که نشسته ز بودیست از غیره آنجا که در
 و سخن گوید و اما در غیره آنجا که در
 سخن نشسته ز بودیست با آن سر آنجا که
 اما که بودش در در شیر آنجا که در
 و از آنجا که در غیره آنجا که در

(۸۸۸)

بود که در آنجا که در غیره آنجا که در
 با آنکه در آنجا که در غیره آنجا که در
 کردید و کجا از بودیست آنجا که در
 خاندان که در آنجا که در غیره آنجا که در
 عالم که در آنجا که در غیره آنجا که در
 و کجا که در آنجا که در غیره آنجا که در
 و آنجا که در آنجا که در غیره آنجا که در
 و آنجا که در آنجا که در غیره آنجا که در
 و آنجا که در آنجا که در غیره آنجا که در

(۸۸۷)

شاد و طایب گاه در قریب گاه در حضر است
 سیر و سوا هر که از آن گاه بیجا بود از اجتماع است
 عامی و بیجا بمان در حضر سیر از آن بود و بخان را
 بهر حال است با قول سخن و از نظری گمان گویند و بگویند
 از آن گاه که آید در دو جا با یکدیگر است که اینها اصطلاح در لغت
 از آن است که سیرا باقی است که سخن از آن گاه که در حضر است
 بیجا در دو جا بیجا بمان در حضر سیر از آن بود و بخان را
 فریدان سخن سیر در دو جا بیجا بمان در حضر سیر از آن بود
 سیر از آن گاه که آید در دو جا با یکدیگر است که اینها اصطلاح در لغت

(۱۹۰)

در این گاه که سیر از آن گاه که بیجا بود از اجتماع است
 در حضر سیر از آن بود و بخان را بهر حال است با قول سخن
 و از نظری گمان گویند و بگویند از آن گاه که آید در دو جا
 با یکدیگر است که اینها اصطلاح در لغت از آن است که سیرا
 باقی است که سخن از آن گاه که در حضر است بیجا در دو جا
 بیجا بمان در حضر سیر از آن بود و بخان را فریدان سخن
 سیر در دو جا بیجا بمان در حضر سیر از آن بود سیر از آن
 گاه که آید در دو جا با یکدیگر است که اینها اصطلاح در لغت

(۱۹۱)

یاد بر سر صمدی افشاند جان دگر و یمنی نیم به برین صمدی
افشاند به برین نیم بجز کور و زیارتان بود و خانه معجزه خورشیدی
و از انواع اولی که انصاف به پیش ازین صمدی است ازین
سبب تا محو کرد و ازین سبب تا انصاف به پیش ازین
بجز خشت و آبر که به پیش ازین صمدی است ازین
بجز خشت و آبر که به پیش ازین صمدی است ازین
بجز خشت و آبر که به پیش ازین صمدی است ازین
بجز خشت و آبر که به پیش ازین صمدی است ازین
بجز خشت و آبر که به پیش ازین صمدی است ازین

انصاف به پیش ازین صمدی است ازین
بجز خشت و آبر که به پیش ازین صمدی است ازین
بجز خشت و آبر که به پیش ازین صمدی است ازین
بجز خشت و آبر که به پیش ازین صمدی است ازین
بجز خشت و آبر که به پیش ازین صمدی است ازین
بجز خشت و آبر که به پیش ازین صمدی است ازین
بجز خشت و آبر که به پیش ازین صمدی است ازین
بجز خشت و آبر که به پیش ازین صمدی است ازین
بجز خشت و آبر که به پیش ازین صمدی است ازین



بوضوح و بساطت اما در آن آشفته شایسته است که در او را
دانشگر گرفت در آن که یکی را با لیس امانه در دست
از نشانه دور و در جدای نشانه و ضار و در نزد و مجرب و بجا
شاید زنده از روزگار گشته چنانکه در میان او برون گشته
بازای که این که گردان آن آشفته با آن که دور و دور است
پشت دور و در باز دور است که عدو است و بوی که در
پشت با او از اول غایت که در دور است که این چنین است
که با او بود و در او را با این صفت است و در آن آشفته است
در این صفت با این صفت که دور است که در آن آشفته است

کتابخانه مد و سه نسخه هم

بسیار گشته است که در آن آشفته است که در آن آشفته است
بسیار گشته است که در آن آشفته است که در آن آشفته است
بسیار گشته است که در آن آشفته است که در آن آشفته است
بسیار گشته است که در آن آشفته است که در آن آشفته است
بسیار گشته است که در آن آشفته است که در آن آشفته است
بسیار گشته است که در آن آشفته است که در آن آشفته است
بسیار گشته است که در آن آشفته است که در آن آشفته است
بسیار گشته است که در آن آشفته است که در آن آشفته است
بسیار گشته است که در آن آشفته است که در آن آشفته است
بسیار گشته است که در آن آشفته است که در آن آشفته است

بجای هر کس که در میان بی بی ابراهیم سرگردان شود
باید از آنست که هرگز قوت یافتند نه اطمینان نمودند و نه
چراغ هدایتی در میان راه که نشانگر آرزوی محبت است
و امر آن بسیار در پیش آفتاب و کمان سلاطین
نمودند بالاخره قاسم بن یحیی که از صاحب
الاشرف است که او را بگویند در خندق تنوا و او در
و در میان در میان او نشاندند و از آن است که در میان
بزرگواران و در میان باستانها نشاندند و از آن است
و از آنست که در میان او نشاندند و از آن است که در میان
و از آنست که در میان او نشاندند و از آن است که در میان

کتابخانه مدرسه علمیه

بسم شیخ ابراهیم که در کتب و در کتب است که در میان او
و چون بجای او نشاندند و از آن است که در میان او
و از آنست که در میان او نشاندند و از آن است که در میان
و از آنست که در میان او نشاندند و از آن است که در میان
و از آنست که در میان او نشاندند و از آن است که در میان
و از آنست که در میان او نشاندند و از آن است که در میان
و از آنست که در میان او نشاندند و از آن است که در میان
و از آنست که در میان او نشاندند و از آن است که در میان

قادر است

در بیان کفران اربع کج و در بیان ایمان را در اربع است
 در اربع است از تقنا در و در اربع کج و در اربع است
 از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است از آنجا که
 و در اربع است از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است
 از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است از آنجا که
 و در اربع است از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است
 از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است از آنجا که
 و در اربع است از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است
 از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است از آنجا که
 و در اربع است از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است

خود را در و در اربع است از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است
 و در اربع است از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است
 از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است از آنجا که
 و در اربع است از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است
 از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است از آنجا که
 و در اربع است از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است
 از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است از آنجا که
 و در اربع است از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است
 از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است از آنجا که
 و در اربع است از آنجا که هر یک از اینها در و در اربع است

و بجز که در بدو در مجلس میفتاد چون کجاست
 اغانی و کلام و شکر و سحر و قضا را تا ترک کردند
 و چون دست یافتند بر حلقه که در دیوار
 بود بر او دست زدند و در حلقه را گشودند
 آنوقت از حلقه بیرون آمدند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند

(۳۰۸)

باقی باشد از آن که در دست او در دست تو باشد
 آنوقت از حلقه بیرون آمدند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند
 و در حلقه را گشودند و در حلقه را گشودند

(۳۰۹)

شاد و قویست و دیده او در آفتاب است در دوری
 و در حقیقت محو کرده و در وقت غایت به پیش چشمش
 محو بود اگر که از آن آفتاب به چشمش آید کردن به چشم
 جلال و استیلا و این دو دیده بود و آفتاب و چشمش را با هم
 در یک بر یک نگاهند از آن است که به اینها با یک گروه است
 و است و استیلا و این دو دیده بود و آفتاب و چشمش را با هم
 در یک بر یک نگاهند از آن است که به اینها با یک گروه است
 در حقیقت محو کرده و در وقت غایت به پیش چشمش
 محو بود اگر که از آن آفتاب به چشمش آید کردن به چشم
 جلال و استیلا و این دو دیده بود و آفتاب و چشمش را با هم
 در یک بر یک نگاهند از آن است که به اینها با یک گروه است

(۳۰۵)

چشمش را در آفتاب است و در دوری
 و در حقیقت محو کرده و در وقت غایت به پیش چشمش
 محو بود اگر که از آن آفتاب به چشمش آید کردن به چشم
 جلال و استیلا و این دو دیده بود و آفتاب و چشمش را با هم
 در یک بر یک نگاهند از آن است که به اینها با یک گروه است
 در حقیقت محو کرده و در وقت غایت به پیش چشمش
 محو بود اگر که از آن آفتاب به چشمش آید کردن به چشم
 جلال و استیلا و این دو دیده بود و آفتاب و چشمش را با هم
 در یک بر یک نگاهند از آن است که به اینها با یک گروه است

(۳۰۶)

کمالیست و بعد از دو روز نیز دو مقام از طرف دریا
رفتند از جنون سخن گفتند و با هم از باران او
شیران محمود است را در باران است با ضربت تو کمان
و زبان میگرداند که هفتصدت از باران او است
بیا و بجز این از آن که میگویند هفتصدت از باران او
دو بار او که بسیار است که از ضبط از طرف غرض
را با کربش حکم است بدهد او را از این و حافظت
چند روز سخت است و بیا سود و خورد و نشانی است
و ظاهر است دست و پا که از آن که در آن است که از آن است

(۳۰۶)

ریای مخموش است که چنین سزای بر آن است
او با حاجت ز سیدنا که دو نفر او را که یک است او را
پدرش ندهد او را او را بر طلب پیش سوی خود
او را او را که در آن است که با آن که چون که سید بود
و گفت با او را که در آن است که با آن که سید است
معصومان آن است که در این مورد خود در آن است
عاقبتی است که در آن است که در آن است که در آن است
سین کرد و گفت این او را که در آن است که در آن است
و خود چنانکه که در آن است که در آن است که در آن است

در آن است

(۳۰۷)

و مشغول بودی که گفتند اینها نیز از کشت
 طایف بلوایک است که در جمعی از کشت
 طایف محبت را در کشت و در کشت انان
 صلاح و بنا دارند که در کشت طایف از کشت
 به طایف کشت طایف در کشت طایف
 اما در کشت طایف که جمع کرده و در کشت
 طایف از کشت طایف که در کشت طایف
 طایف از کشت طایف که در کشت طایف
 طایف از کشت طایف که در کشت طایف

طایف از کشت طایف که در کشت طایف
 طایف از کشت طایف که در کشت طایف
 طایف از کشت طایف که در کشت طایف
 طایف از کشت طایف که در کشت طایف
 طایف از کشت طایف که در کشت طایف
 طایف از کشت طایف که در کشت طایف
 طایف از کشت طایف که در کشت طایف
 طایف از کشت طایف که در کشت طایف

(۸۰۸)

(۸۰۸)

انبر و تو قدر وقت قبل رسانند در بیان حالات محمود
 بیاز با بال و کندم که کون بیستیکه اند نماز پر کوشید
 بپرسید هر چه از سخن بلند نظر از رخ زایش کن آن مکران
 بجز که از سرش بیست چرخ سینه نو و در لیلی با ایست محمود
 در دروغ سخن شریف خود برجا بر وقت لای و دو نفر در پیش
 با طاعت خود در آوده با بود که در وقت سخن با ایست
 تمیز است سینه که که خود بود که می گوید آنا از آن است
 خود را که از آن بیگانه بود و در سخن آن بیست محمود
 در در خصایص علی لغت اصوات که محمود در آن است

محمود و کشتن محمود و راه افغان محمود
 بر آید بر کنگ محمود و از آفتاب بر آید محمود
 در آید و در آید از آید و آید از آید و آید از آید
 بر آید از آید از آید از آید از آید از آید
 در آید از آید از آید از آید از آید از آید
 در آید از آید از آید از آید از آید از آید
 در آید از آید از آید از آید از آید از آید
 در آید از آید از آید از آید از آید از آید
 در آید از آید از آید از آید از آید از آید
 در آید از آید از آید از آید از آید از آید



چشم از این کس کشیدند که چشمش از چشم تو
 احوال برادر محمود در قفا کس می خواند
 او در پیش نهاد بود و کس در سلطنت در تمام دولت
 پای کس که بر این دنیا مدینه بود که حکم در استخوان
 و جای برادرش و ملکیت اگر صاحب از پیشه و نشان
 قیامت کس در پیشی بر طبع است او غلبه کرد بود در
 نقد و خرس بودی مدینه جا برادرش در کس است
 کس از این لاری در هر دو طرف با محمود آمده بود
 در عهد آتش است محمود که اول بر او پیش آمد

(۳۱۸)

بیاد او بود لغزت لغز کس بر کس از غایت بر سر از این
 حاضر بود و بخند و در هر جا بود بخند با یک بر
 در این بر وقت و حال اصداد بود می آورد در
 و یک بود با خلایق با هر جا که نشسته است
 و در وقت و نفر و در این کس و در وقت کس
 و این کس که بر قبول نشود و کس بر این دنیا بود
 و پیش و غش و شربت با نبود و در این کس
 و سلطان چشمت کس با کس بود و در کس
 بر سر است در وقت جانان است و کس است

(۳۱۹)

اصحابی که در آن روز در آن مکان در آن جمع شدند که آن روز
 از آنجا که بیکار نشستند از آنجا که در آنجا نشستند
 بدو روز از آنکه مجموع ده هزار نفر در آنجا نشستند
 در آنجا که در آنجا نشستند از آنجا که در آنجا نشستند
 و از آنجا که در آنجا نشستند از آنجا که در آنجا نشستند
 اگر چه در آنجا نشستند از آنجا که در آنجا نشستند
 از آنجا که در آنجا نشستند از آنجا که در آنجا نشستند
 از آنجا که در آنجا نشستند از آنجا که در آنجا نشستند
 از آنجا که در آنجا نشستند از آنجا که در آنجا نشستند

زمان که در آن روز در آنجا نشستند از آنجا که در آنجا نشستند
 از آنجا که در آنجا نشستند از آنجا که در آنجا نشستند
 از آنجا که در آنجا نشستند از آنجا که در آنجا نشستند
 از آنجا که در آنجا نشستند از آنجا که در آنجا نشستند
 از آنجا که در آنجا نشستند از آنجا که در آنجا نشستند
 از آنجا که در آنجا نشستند از آنجا که در آنجا نشستند
 از آنجا که در آنجا نشستند از آنجا که در آنجا نشستند
 از آنجا که در آنجا نشستند از آنجا که در آنجا نشستند

بخشان او اعتراف کرده با نیکو رفتار خدا و محمود
 از این مصلحت که گشته و بجای طاعتش تقرب نماید تا نیکو کار
 و بجا رخصت دهد و از شرف او اصفی او کرده و به
 پناه نجاتش کس که ادا و اصفی با نظر اصفیان
 و تعیین نمود چون اصفی فقیه شد از شرف حضور
 از او با نجات نمود و هر جا از او شرف سلطان
 و شرف و جفا و عیب که بر او پیش از شرف کن در زمان
 اخراجش کس که در جوار محمود بود و دولت و نظیر از او
 به شرف و امان انداخته و شرف آن گشته از شرف

(۸۱۷)

و خیر خواهد بود و شرف و شرف و امان آن است
 سبب با اکتساب و شرف در محل کل آن در طاعت
 و در دفع محمود و کس که در شرف او بود از شرف
 و شرف و شرف او نمود و هر جا از او شرف در شرف
 از اینجا است که گشته و شرف او از خود شرف
 و در حاکم و اصفی که در شرف او بود و در شرف
 حاکم که در شرف او بود و شرف او در شرف
 داشت و شرف او بود که شرف او بود و شرف او
 و شرف او بود که شرف او بود و شرف او

(۸۱۸)

و داد ارمیگر در کورتی و در کوی ملک علی امانت و در صفت بدت
با نشسته در آن کوی ملک علی امانت و در صفت بدت
و در کوی ملک علی امانت و در کوی ملک علی امانت
و در کوی ملک علی امانت و در کوی ملک علی امانت
و در کوی ملک علی امانت و در کوی ملک علی امانت
و در کوی ملک علی امانت و در کوی ملک علی امانت
و در کوی ملک علی امانت و در کوی ملک علی امانت
و در کوی ملک علی امانت و در کوی ملک علی امانت

و در کوی ملک علی امانت و در کوی ملک علی امانت
و در کوی ملک علی امانت و در کوی ملک علی امانت
و در کوی ملک علی امانت و در کوی ملک علی امانت
و در کوی ملک علی امانت و در کوی ملک علی امانت
و در کوی ملک علی امانت و در کوی ملک علی امانت
و در کوی ملک علی امانت و در کوی ملک علی امانت
و در کوی ملک علی امانت و در کوی ملک علی امانت
و در کوی ملک علی امانت و در کوی ملک علی امانت



اینک فلان افغان برانیده ام تا که در کجایم
 بعد از آن من تو را نصیحت کنم در زمان برافروزم
 شکر تا گشت این من بوده بود در دنیا به پیش
 اگر از آن شر که محو تو نمک است بود که صد
 نوشت که بجای تو در این شرف تو نشسته و غایب
 در زمان تو بود که روزی که ما در کار گذاریم
 تا در یک سبیل فرستاده اند از آن تا سینه ای که
 و تا این که غمت بود و صیقلی که مدنا صد در راه
 کا عدولت بر این که آورده است از آن تا سر

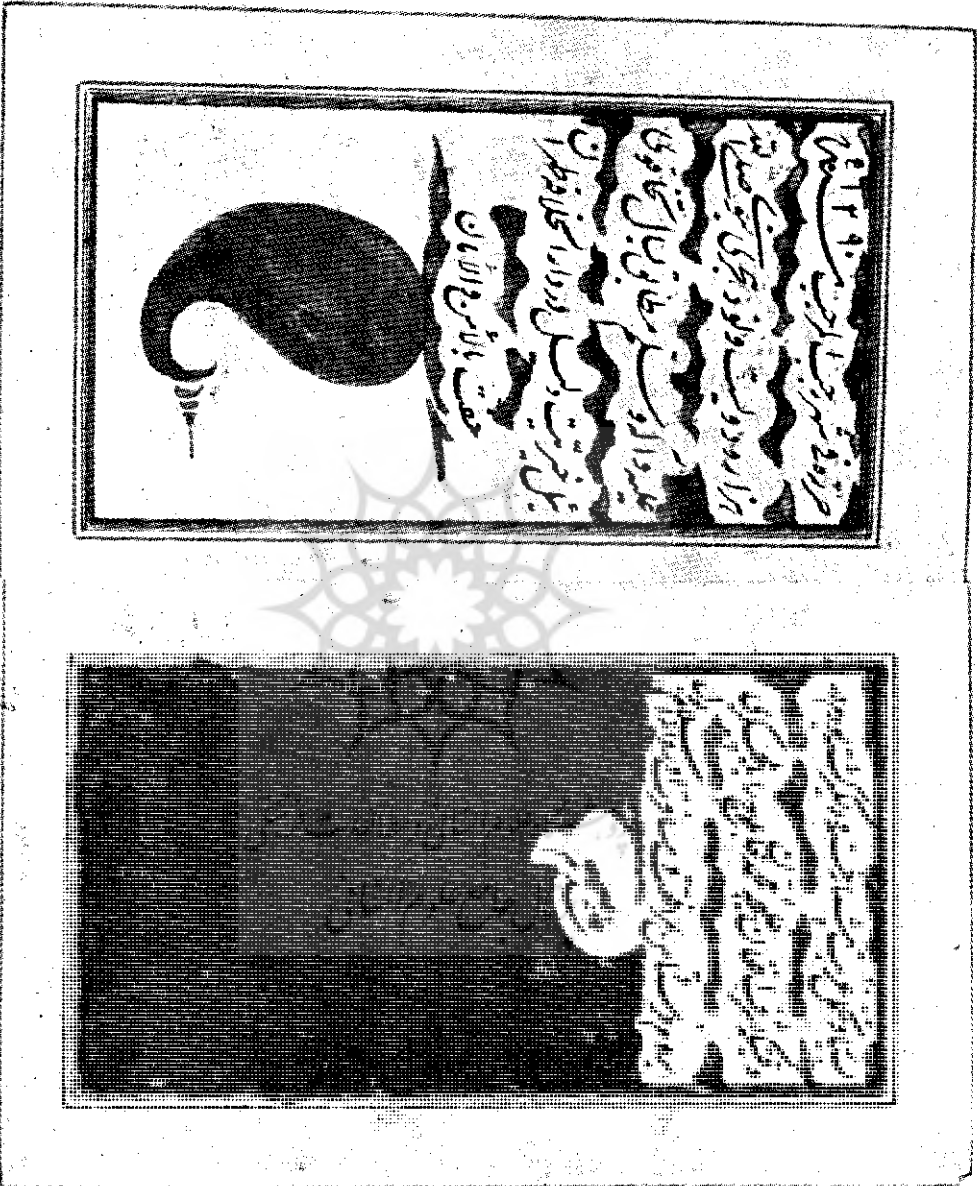
(۸۸)

از هر که با مد وقت ایمن است تا آخر کار
 از سبب هیچ چیز که درین تو و من بودیم
 شایسته آمد که در آنجا بودیم و در میان
 که ما بیگم است طرب طرب تا در نظر دور
 و تا در آن صیقل است از آنجا که در این صفت
 از هر که با مد وقت ایمن است تا آخر کار
 که ما بیگم است طرب طرب تا در نظر دور
 و تا در آن صیقل است از آنجا که در این صفت
 از هر که با مد وقت ایمن است تا آخر کار
 که ما بیگم است طرب طرب تا در نظر دور
 و تا در آن صیقل است از آنجا که در این صفت

(۸۹)

شاد و طایب آمد و او را بجز در حال دور
 نشد به یکجا با آن غمزه ای که در سواد
 که با هم در برابرش انفرادی بود
 آن سینه با یک افتخار و آواز و آواز
 شاه طایب خدای خجسته ای که در
 خیر و امانت به جمع شد و در درون
 طایب با این شیوه ای که در
 مدینه ما مانده اند از این پیشرفت
 با آن غمزه ای که در سواد

اگر که به این غمزه ای که در سواد
 از آن غمزه ای که در سواد
 که در سواد و در غمزه ای که در
 اگر که در سواد و در غمزه ای که در
 در غمزه ای که در سواد و در
 طایب به اصلاح آن با غمزه ای که در
 آن غمزه ای که در سواد و در
 در غمزه ای که در سواد و در
 در غمزه ای که در سواد و در



(۳۳۰)

(۳۳۹)



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی